

کدام گزیده صحیح است

برگرفته از سلسله سخنرانی‌های حضرت آیت‌الله مصباح یزدی

می‌شود، وقتی گناهِش تمام شد، حالت عادی پیدانموده و از کارش پشیمان شد، روح ایمان دوباره پیرمی گردد. نتیجه این که انسان وقتی قرب به خدا پیدا می‌کند که ایمانش قوی‌تر شود و برای تقویت ایمان باید در کسب معارف تلاش بسیاری نمود و در آن‌ها به اولویت‌ها توجه داشت و با اخلاص و جدیت و برنامه‌ی صحیح، عنصر اول ایمان را تأمین کرد. بنابراین، تأمین‌کننده‌ی عنصر نخست ایمان (تقویت شناخت) در میثاق حوزوی بی‌گیری می‌شود، اما کاری که از جلسات اخلاق انتظار می‌رود، این است که در جهت عنصر دوم ایمان (اقدام عملی برطبق شناخت) چه گام‌هایی باید برداشت که به چند مورد اشاره شد.

در بین مسائل جهان بینی و ایدئولوژیکی سه مسأله بیش از دیگر مسائل اهمیت دارند.

این مسائل عبارت‌اند از:

- ۱- جهان به آفریدگار مدبر و مدبر‌نیزمند است.
- ۲- زندگی دنیوی و مادی تنها گزینۀ انتخاب زندگی نیست.
- ۳- راه رسیدن به سعادت جاویدان پیروی از دستورات خداوند است.

واکنش انسان در برخورد با این سه مسأله‌ی اعتقادی اساسی، ممکن است به یکی از دو حالت منفی زیر باز گردد:

۱. غفلت و بی‌توجهی کامل، این حالت، حالتی حیوانی است که موجب سقوط انسان از مقام انسانیت می‌گردد.
۲. آمادگی نداشتن برای پذیرفتن حقایق، انسان در این صورت حقایق را شناخته است، ولی در مرحله‌ی عمل - به دلیل این که پایبندی به لوازم آن شناخت، یا خواسته‌های وی در تضاد و تراجیم است - از خود پایبندی نشان نمی‌دهد. مانند دایستان فرعونیان که به حقانیت امین موسی (ع) باور داشتند، اما از روی عمد آن را انکار می‌نمودند. «و جحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما و علوا» (۱) و داستان مسیحیان نجران که تا مرز میاهله پیش آمدند، اما با پذیرش «جزیه» از ایمان به آیین رسول خدا (ص) سرپیچی نمودند. رسول اکرم (ص) دلیل سرپیچی آنان را عادت ایشان به نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک برشمردند. آنان به روشنی دریافتند که با پذیرش دین محمد (ص) باید بعضی از عادات‌های مورد علاقه‌ی خویش را که سال‌ها با آن خو گرفته‌اند، کنار بگذارند و دریافتند که نمی‌توانند در مرحله‌ی عمل پایبندی از خود نشان دهند. روشن است که این حالت، نشانه‌ی کفر عمدی است.

بعضی از مسلمانان نیز با این که به حقانیت دین اسلام

این ذکر ترک نشود، حتی پس از نماز در تسبیحات حضرت زهرا (س) نیز ۳۴ مرتبه این ذکر شریف تکرار شود. این تکرارها به خاطر این است که انسان غفلت نکند و موقعی که باید از این معرفتی استفاده کند، چیزهای دیگری ذهن او را اشغال نکند و مطلب اصلی به کلی فراموش نشود.

راه‌های تقویت عنصر دوم ایمان، یعنی میل دل به پذیرش این معرفت این است که انسان سعی کند به لوازم ایمانش ملتزم شود.

سوال آیا امکان دارد انسانی که از نظر شناخت مشکلی ندارد و به خداوند معتقد است، دلش نخواهد ایمانش تقویت شود؟ آری، انسان به هنگام عمل به شناخت خود دچار مشکل می‌شود، انسان گاهی به خواندن نماز یا گوش دادن به قرآن رغبتی ندارد و بدتر این که کار انسان ممکن است به جایی برسد که وقتی اسم خدا برده می‌شود نه تنها حالت وجد و سروری به وی دست ندهد، بلکه حالت اشمئزاز و تنفر نیز داشته باشد. «إِنَّ ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (۲) راز این نکته چیست؟ مشکل آنان در مرحله‌ی عمل و پای بندی به باورهاست.

سعی کنیم دل را رام کنیم. این هم دست خود ماست. البته مقدماتی دارد باید منافیات ایمان را در دل خود تضعیف کرد. این کار نیز راه دارد که باید گشت و راه‌هایش را پیدا کرد و از راه‌های آسان‌تر شروع نمود. وقتی انسان اثرش را در زندگی خود یافت، به ادامه‌ی کار بیشتر رغبت پیدا می‌کند و راحت‌تر پیش می‌رود. انسان در برنامه‌های سنگین، چند روز بیشتر دوام نمی‌آورد و با چشوشی نفس رو بر می‌شود.

دلیل انکار حقایق

چرا پس از این که حقایق را شناختیم، آن‌ها را نمی‌پذیریم؟ بالین که می‌دانیم خدا همه جا حضور دارد، لازمه‌ی چنین شناختی این است که از بعضی از کارها شرمناک بیاید و گناه نکنیم، پس چرا به گناه آلوده می‌شویم؟ دلیلش این است خواسته‌های دیگری داریم که آن خواسته‌ها با این شناخت تراجیم دارد. دل‌پستگی زیاد به خواسته‌ها و لذتی که از آن‌ها بردایم، نمی‌گذارد دل تسلیم حقیقت شود. پس باید خواسته‌های مزاحم را در قلب تضعیف و کم رنگ کنیم. در روایات آمده است که یکی از روح‌هایی که خدا آفریده روح ایمان است. انسان مؤمن وقتی به معصیتی مبتلا شود، در آن حال روح ایمان از او جدا

عناصر اساسی ایمان

دست کم برای ایمان دو عامل اساسی وجود دارد: عنصر اول از قبیل شناخت و معرفت است، اما علت تامه نیست و عنصر دوم این است که بعد از شناخت حقیقت باید زمینه‌ی روحی و روانی پذیرش حقیقت نیز در ما پیدا شود، یعنی دلمان بخواهد که این حقیقت را بپذیریم و به لوازم آن ملتزم شویم. بنابراین شناخت و عمل به باورهای دینی دو عنصر اساس ایمان هستند.

راه‌های تقویت شناخت

برای تقویت عنصر معرفت در ایمان، نخست باید ادله‌ی قوی برای اثبات آن داشته باشیم و شبهاتی را که درباره‌ی آن مطرح شده است، رفع کنیم تا مقداری جلو وسوسه‌ی شیطان گرفته شود. دوم این که سعی کنیم چیزهایی را که دانستیم، در ذهن خودمان زنده نگه داریم و همیشه به آن توجه داشته باشیم. این توجه مکرر وقتی به صورت ملکه در آمد، کمک می‌کند که آن معرفت در ذهن انسان همیشه زنده باشد و خدا را در هیچ حالی فراموش نکنیم. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» با انجام این دو کار، عنصر اول یعنی ایمان تحقق پیدا می‌کند. به دیگر سخن در تقویت و تکامل شناخت، باید سعی کنیم متعلقات ایمان را بهتر بشناسیم و با دلایل متقن‌تر آن را اثبات کنیم و شبهه‌هایی که در اطراف آن هست، رفع کنیم. پس راه دوم تقویت عنصر شناخت در ایمان این است که چیزهایی را که شناختیم، آن‌ها را به خاطر بسپاریم و به یاد داشته باشیم. سر تأکید بر تکرار الفاظ و مفاهیم در نماز و سایر عبادات همین است که آن دانسته‌ها همیشه در ذهن حضور داشته باشد. برای مثال با اینکه نماز گزار، در بزرگی خداوند هیچ شک و شبهه‌ای ندارد، در این حال سفارش شده است که پیش از نماز به هنگام اذان و اقامه ده بار «الله اکبر» را بر زبان آورد.

در جای جای نماز نیز



گرفتاری دنیا و آخرت می‌دانند، اما به هنگام عمل می‌لنگند و مرتکب گناه می‌شوند و به عبارت دیگر در مرحله‌ی عمل حریف خود نمی‌شوند. دلیل این کار ضعف ایمان افراد است.

❑ نشانه‌های برخورداری از ایمان

قرآن مواردی را معرفی می‌کند که بعضی از افراد در اثر استحقاق و لیاقتی که پیدا می‌کنند، بر ایمانشان افزوده می‌شود. یکی از این موارد، قرار گرفتن افراد در موقعیت‌های دشوار زندگی (مانند جنگ) است. دشمنان اسلام در مهم‌ترین جنگ خود علیه مسلمانان (جنگ احزاب) به هدف نابودی اسلام به میدان گام نهادند، تا در یک حمله‌ی برق‌آسا فاتحه اسلام را بخوانند. دشمنان افزون بر بسیج نیروهای فراوان، شایعه پراکنی و جنگ روانی به راه انداختند. آنان شایع کردند که به زودی اساس اسلام را برخواهند چید و رهبر مسلمانان را خواهند کشت. این تبلیغات اشخاص ضعیف الایمان را در ناراحتی عمیقی فرو برد.

ترس و خود باختگی به سراغشان آمد و احساس کردند که در دین خود چندان استوار نیستند و با این روحیه توان رویارویی با دشمن را ندارند. اما بعضی از مؤمنان نه تنها خنثی بر ایمانشان وارد نشد، بلکه ائتلاف شوم دشمنان در جنگ احزاب و تهدیدات و تبلیغات بیرونی بر

ایمانشان افزود.

مشابه این تهدیدات و راه انداختن جنگ‌های روانی در زمان ما نیز در برابر اسلام تاب محمدی در جریان است. شرایط جاری کشور اقتضا می‌کند که واکنش مسلمانان در برابر وضعیت موجود، بسیار حساب شده باشد.

دستیابی به این مقام در گرو تلاش افراد رقم خواهد خورد، زیرا کار خداوند گزافه نیست و بی‌جهت و یا به صورت ناخواسته و تحمیلی نعمتی را به کسی نمی‌دهد. کار خداوند این است که کسانی که به طرف او پروند و راه حق را برگزینند، به آنان کمک می‌کند. در حدیث قدسی آمده است: بنده‌ی من، تو یک قدم به طرف من بردار، من دوقدم به سوی تو بروم. داشت: «تقدم الی» شرعاً تقدم الیک زراعاً». پس اولین نشانه‌ی ایمان، این است که حوادث دشوار و کمر شکن مؤمنین را از میدان فراری نمی‌دهد و موجب دوری آنان از دین و دستورات دینی نمی‌شود، بلکه آنان را آبدیده‌تر می‌نماید و بر ایمانشان می‌افزاید.

تسؤل سکنینه و برخورداری از آرامش نیز یکی از نشانه‌های مؤمن است. البته این نعمت پی حساب نیست و همگان از این نعمت بهره ندارند. کسانی از این نعمت بهره‌مند خواهند شد که صادقانه ایمان آورند و

تصمیم داشته باشند دستورات دین را جدی بگیرند. از نشانه‌های مؤمنان واقعی این است که با شنیدن نام خدا، دلشان می‌لرزد: «الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» علت این لرزش، درک عظمت خداوند است. آنان با یادآوری عظمت خداوند، چنین حالی برایشان پدید می‌آید. این حالت در رویارویی عادی و معمولی ما با یک شخص بزرگ و معنوی قابل درک است. هر یک از ما در رویارویی با این اشخاص، دچار اضطراب می‌شویم، به گونه‌ای که توان سخن گفتن از ما سلب می‌شود، با این که یقین داریم هیچ تهدیدی از سوی آن‌ها متوجه ما نیست.

نشانه‌های دیگر مؤمنان این است که شنیدن آیات قرآن بر ایمانشان می‌افزاید و در اعمال و رفتارشان بر خدا توکل می‌کنند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ اللَّهِ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رُبَّمَا يَتَذَكَّرُونَ» (۵)

پی‌نوشت:

۱. آل عمران / ۱۹۱
۲. زمر / ۲۵
۳. نمل / ۱۴
۴. آل عمران / ۱۷۳
۵. انفال / ۲

مثل نیلوفر پاک

معصومه اسماعیلی



کاش می‌دانستی مادر که وقتی چشمانت را لحظه‌ای برهم می‌گذاری و رو به سوی آسمان می‌کنی، بی‌نگاه‌های آرام تو قلبم می‌گیرد و انگار که تبسم می‌زند و اگر لب فرو بندی و بامن سختی نگویی، اشک‌هایم را بر بستر تو پر می‌کنم و دست برگردنت انداخته آسمان می‌کنم، که لحظه‌ای چشمانت را از دیدگاتم بگیر و با این جان خسته سخن بگو که زندگی بی‌تو در مرگ نفس کشیدن است.

مادر! باور ندارم تنهاییم بگذاری در حالی که خوب می‌دانی بی‌تو و پس از تو چاده‌ی دوری پیش رو دارم، آنروز که فریاد غمگین تو از پشت این در سوخته به سوی آسمان بلند شد، ابتدای مرگ من بود و انتهای درد تو. پس بگذار سر به روی سینه‌ات بگذارم و تو هم دست بر سرم تا آغوش تو، آغاز اشک‌هایم من باشد تا پس از این ناز آغوش تو را همیشه در سینه‌ی خود احساس کنم و گرمی دستان نوازشت را بر سرم، پرستوی مهاجر من چشمانت را میند که بی‌تو می‌میرم و آغوش گرم‌تر از من مگیر که هنوز غنچه‌ای شکفته‌ای و محتاج نوازشم.

مادر نفس در سینه حبس مکن که فریادم به سوی آسمان بلند است و رنگ داغ بر سینه‌ام مزن که تاب شقایق شدن ندارم.

پس از تو مرا ام المصائب می‌نامند و با زخم صد داغ، سینه‌ام را شرحه شرحه می‌سازند. پس از تو درد را هم چون جان در سینه می‌فشارم و بهانه‌ها برای گریستن دارم، قصه‌ها برای گفتن.

مادر! از آن روز که نامردی و بی‌غیرتی پیمان در ثقیفه بستند و سینه‌ی داغدارت را در پشت در شکستند و رنگ نیلوفر بر چهره‌ات زدند دانستم که روزی نیز شمشیر کین بر فرق قرآن فرود خواهد آمد و دستان کوچک من باید خون از پیکر محراب بشویند. پس از تو همیشه به یاد اشک‌های گونه‌ات، گونه‌هایم را تر می‌کنم و به لبخندهای دلنشینت در تلاطم بغض، به روی درد تبسم می‌کنم. ولی مادر نخل‌ها را سر می‌برند و رو بروی چشمانم جاده‌ای از خون می‌کشند و جانم را در پیکرتانزینم قطعه قطعه می‌کنند. تو کجایی که چشم‌های بی‌قرار مرا از اشک بشویی و دستان اندوهم را که با شدت خشم بر سرمی‌زنم، در دستت بگیری و بوسه بر پیشانیم زنی، تا لحظه‌ای آرام گیرم. مادر! پس از تو باید جگر گوشه‌هایت را یا با جگری پاره ببینم و اشک حسرت بر چهره بیافشانم و یا بر سر تیزه در تلاوت

قرآن به تماشا بنشینم.

مادر! من سر بر چوبه‌ی محمل

کوبیده‌ام، تو این دردها را صدبار

کشیده‌ای و این زخم‌ها را بارها بر پیکر خویش دیده‌ای، هم‌ان

روز که دستان باغبان، لاله‌هایت را بی‌شرمانه بستند و تو را در داغ

غربتت با سینه‌ای خونین در کوچه کشاندند و هم امروز که هم‌چون کبوتری بال و پر شکسته در

بستر پرواز افتاده‌ای و تمام دردها را هم‌چون بغض در سینه فرو می‌خوری و هیچ نمی‌گویی. تا آنکه

اشک‌هایش را در چاه می‌ریزد و یا او درد دل می‌گوید از داغ تو نسوزد و قامت خمیده‌اش

از درد غربت نشکند.

و تو مادر رو بروی چشمانم دیدگانت را آرام برهم می‌نهی و دستانت را بی‌اختیار

از سرم رها می‌سازی و هم‌چون آفتاب رنج غربتت غریبانه غروب می‌کنی.